



ISSN: 2980-9614

Rational Explorations
Vol.4, No.2, Autumn 2025



A Comparative Study of the Views of Imamiyyah, Mu'tazila, and Ash'ariya on the Nature and Sources of the Imam's Knowledge

Rouhollah Khodadadi¹, Seyed Reza Mousavi ^{*2}

¹-Assistant Professor, Department of Islamic Education, School of Medicine, Ahvaz Jundishapur University of Medical Sciences, Ahvaz, Iran

²-Assistant Professor, Department of Islamic Education, School of Medicine, Ahvaz Jundishapur University of Medical Sciences, Ahvaz, Iran

<https://doi.org/10.71908/rational.2025.1211892>

Article Info	ABSTRACT
Article type: Research Article	<i>The primary issue of this research is the scholarly disagreement concerning the nature, quality, and sources of the Imam's knowledge. From the perspective of the Imamiyyah, the Imam, as the infallible successor of the Prophet, must possess divine, inerrant knowledge that is connected to the source of revelation to be able to address all the religious needs and leadership requirements of the community. In contrast, the Mu'tazilites and Ash'arites consider conditional and potentially fallible knowledge derived from ijtihad (independent juristic reasoning) to be sufficient, and do not deem a direct connection to divine knowledge necessary.</i>
Received: 15/07/2024	<i>The objective of this research is to elucidate the theoretical foundations of each school and analyze their arguments regarding the Imam's knowledge, organized using a descriptive-analytical method. The findings reveal that the Imamiyyah, relying on the divine appointment of the Imamate and traditions from the Infallible Imams, regard the Imam's knowledge as transcending human knowledge and being based on divine inspiration and a connection to the unseen. In opposition, the Mu'tazilites and Ash'arites, emphasizing ijtihad and the possibility of error, define the Imam's knowledge as being on par with that of a fully qualified mujtahid. Additionally, while the Ash'arites, unlike the Mu'tazilites, accept the possibility of non-prophets benefiting from divine knowledge, they do not consider it to be specific to the Imam.</i>
Accepted: 29/09/2025	<i>The conclusion indicates that the disagreement among these schools is rooted in their theological principles, such as infallibility, divine designation, and the role of human reason in knowledge. This research paves the way for comparative studies and more in-depth critique surrounding the issue of the Imamate.</i>

***Corresponding Author: Seyed Reza Mousavi**

Address: Assistant Professor, Department of Islamic Education, Ahvaz Jundishapur University of Medical Sciences

E-mail: mousavi-r@ajums.ac.ir



ISSN: 2980-9614

فصلنامه علمی

کاوش های عقلی



بررسی تطبیقی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره درباره ماهیت و منابع علم امام

روح اله خدادادی^۱، سید رضا موسوی^{۲*}

۱- استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز، اهواز، ایران

۲- استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی جندی شاپور اهواز، اهواز، ایران

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	مسأله اصلی پژوهش، اختلاف نظر درباره ماهیت، کیفیت و منابع علم امام است.
مقاله پژوهشی	از دیدگاه امامیه، امام به عنوان جانشین معصوم پیامبر(ص)، باید دارای علم الهی خطاناپذیر و متصل به منبع وحیانی باشد تا بتواند تمام نیازهای دینی و رهبری جامعه را پاسخ دهد. در مقابل، معتزله و اشاعره علم اجتهادی مشروط به خطا را کافی دانسته و اتصال مستقیم به علم الهی را ضروری نمی دانند. هدف این پژوهش، تبیین مبانی نظری هر مکتب و تحلیل ادله آنها درباره علم امام است که بر اساس روش توصیفی-تحلیلی، سامان یافته است. یافته ها نشان می دهد که امامیه با استناد به نصب الهی امامت و روایات معصومین(ع)، علم امام را فراتر از علم بشری و مبتنی بر الهام و اتصال به غیب میدانند. در مقابل، معتزله و اشاعره با تأکید بر اجتهاد و امکان خطا، علم امام را در حد یک مجتهد جامع الشرایط تعریف میکنند. همچنین، اشاعره برخلاف معتزله، امکان بهره مندی غیرپیامبران از علم الهی را میپذیرند، اما آن را مختص امام نمیدانند.
دریافت:	
۱۴۰۴/۰۴/۲۴	
پذیرش:	
۱۴۰۴/۰۷/۷	
	نتیجه گیری حاکی از آن است که اختلاف این مکاتب ریشه در مبانی کلامی مانند عصمت، نص الهی و نقش عقل در شناخت دارد. این پژوهش زمینه را برای مطالعات مقایسه ای و نقد عمیق تر پیرامون مسأله امامت را فراهم میکند.

کلیدواژه: علم الهی، امامت، امامیه، معتزله، اشاعره، عصمت، اجتهاد

*-نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: mousavi-r@ajums.ac.ir

۱- مقدمه

علم کامل و جامع به آموزه های دین و شریعت از صفات لازم امامت است که در بعضی از روایات به علم غیب و علم لدنی تعبیر شده است. مراد از علم غیب امامان، علم غیب در حوزه دین می باشد با توضیح که یکی از شرایط امام این است که به آنچه در ایفای وظایف و اهداف امامت لازم است، علم کافی و جامع داشته باشد.

اهل سنت، منکر چنین علمی می باشند و ادعا می کنند علم امام، عادی و بشری است و هیچ مزیتی بر علوم انسان های عادی ندارد و همانگونه که علم بشر خطا پذیر است علم امام نیز خطا پذیر است. بنابراین بنابر نظر اهل سنت علم امام در حد اجتهاد کافی است و البته در این اجتهاد احتمال خطا منتفی نیست.

حال باید بررسی و تحلیل کنیم که دیدگاه شیعه و اهل سنت پیرامون علم غیب پیامبران و امکان آن در غیرپیامبران چیست؟ و درنهایت اینکه غیر پیامبران به چه وسیله ای می توانند از علم الهی بهره مند شوند؟

لذا می بایست قبل از بیان دیدگاه های شیعه و اهل سنت، چند مبحث مقدماتی پیرامون امکان علم الهی، تفاوت وحی و الهام، علم غیب در پیامبران و غیر پیامبران و منابع علم آنها را مطرح نمود.

۲- امکان علم الهی

علم الهی (لَدُنَّی)، علم حضوری یا علم ناآموخته ای است که بدون تعلیم و تعلم و بی واسطه بدست آمده باشد. به عبارت دیگر علم لدنی، مانند رحمت، علمی است که غیر خدا کسی در آن صنعی و دخالتی ندارد، و چیزی از قبیل حس و فکر در آن واسطه نیست. و خلاصه، از راه اکتساب و استدلال به دست نمی آید (طباطبایی: ۱۳۷۴، ج ۱۳: ۴۷۴) علمی است که از طریق کشف و الهام بدست می آید و نام دیگر آن علم اعلی است. این علم، مختص اهل قرب است و تنها با تعلیم و تفهیم ربّانی به دست می آید نه با دلایل عقلی و شواهد نقلی، خداوند در کتاب آسمانی خویش درباره حضرت خضر علیه السلام فرمود: «فوجدنا عبدا من عبادنا آتیناه رحمۃ من عندنا علّمانه من لدنا علما» (کهف، ۶۵) بنده ای از بندگان ما را یافتند که ما از نزد خودمان به او علم آموختیم. یعنی از باطن او علمی را جوشاندیم، فلذا مبتنی بر آیات قرآن در اصل امکان این نوع علم بحثی نیست.

۳- اثبات علم الهی

برای آدمی دونوع ادراک عقلی وجود دارد، اول از طریق یادگیری و اکتساب یعنی روش «تعلیم انسانی».

دوم: ادراک از طریق کشف و الهام یعنی روش «تعلم ربانی».

اما تعلم انسانی عبارت است از همان طریق استدلال و یادگیری معمول و جاری و برای عموم کسانی که دارای عقل و حواس سالم هستند میسر است.

و طریق کشف عبارت از طریق علم لدنی است؛ از راه علم اکتسابی و استدلال بدست نمی‌آید این کشف شهود در اثر صفا و وارستگی و نورانیت نفس، ناخودآگاه بر قلب آدمی یورش می‌آورد لذا نامش الهام و یا وحی (آشتیانی: ۱۳۸۰: ۵۹۰ و ۵۹۱) است.

از نظر امام محمد غزالی سه دلیل قاطع بر صحت وجود کشف و الهام و علم لدنی وجود دارد (حجتی: ۱۳۶۱، ۳۰۵):

۱) دلیل قرآنی: از جمله آیات ذیل: « مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا » (فاطر، ۲) هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست.

« وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا » (عنکبوت، ۶۹) و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راههای خود را بر آنان می‌نماییم.

« وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » (طلاق، ۲ و ۳) و هر کس از خدا پروا کند، [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند.

غزالی در ذیل آیه اخیر می‌گوید: «مخرج» یعنی راه گریز و رهایی از اشکالات و شبهات و منظور از «يَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» این است که خداوند متعال فرد متقی را بدون نیاز به تعلم و یادگیری، عالم و آگاه می‌گرداند (همان).

۲) دلیل روایی: غزالی روایت زیر را حاکی از وجود و تحقق کشف و الهام می‌داند: «اگر کسی معلومات و آگاهیهای خویش را بکار گیرد و به علم خود عمل کند خداوند متعال او را وارث علومی می‌گرداند که از پیش بدانها آگاهی نداشته است و نیز وی را در سایه عمل به علم بر می‌افزاید که شایسته بهشت و سعادت جاوید گردد (همان: ۳۱۲).

۳) دلیل مربوط به طبیعت نفس ربانی: بر این اساس که مهمترین دلیل بر وجود کشف و الهام عبارت از کیفیت فطرت و سرشت نفوس انسانی است، سرشتی که با ربوبیت پیوند دارد.

و نهایتاً دو دلیل قاطع و عاری از ابهام بر وجود و صحت کشف و ابهام ذکر می‌نماید.

الف) نفوس انسانی در سایه طهارت و صفای فطری و تجرد نفس آئینه‌ای شده برای مراتب برتر عالم وجود انوار و صورتها و معانی‌ای که در نفس او تمثیل می‌یابد به خاطر قابلیت و استعداد

نفس قدسی برای دریافت نور اشراق است زیرا قلب دارای دو باب و روزنه است یکی از آن دو باب به سوی عالم ملکوت که همان لوح محفوظ می‌باشد و دیگری در جهت حواس پنجگانه ظاهری که چنگ بر عالم طبیعت (شهادت) دارد جای گرفته است راه اول از طریق برداشتن حجابها و موانع و پرده‌های ظلمانی و روحانی از جلوی قلب تحصیل می‌شود و راه دوم همان راه و روش تجربه و مشاهده بیرونی است (همان).

ب) در پی رؤیاهای صادقه یکسری عوالم غیبی و رازهایی که از دیدگاه حس و عقل نهان است کشف و پدیدار می‌گردد این رؤیاها خبر از آینده می‌دهد وقتی کشف از پی رویاهای صادقه امکان‌پذیر باشد مسلماً در عالم بیداری نیز محال نخواهد بود (همان).

۴- وحی و الهام

مهمترین تفاوت بین وحی و الهام این است که وحی از طرف خداوند و به واسطه فرشته و دیدن او بر نفس قدسی نبوی افاضه می‌شود اما الهام از جانب خداوند بدون واسطه فرشته انجام می‌پذیرد. مرتبه وحی از الهام برتر است بدین معنی که وحی روشن‌تر و قوی‌تر از الهام است الهام نوری است که از عالم غیبی بر دل صاف و آسوده از غیر حق از باطن انسان می‌جوشد. هر دو کلام حق‌اند وحی از خصوصیات نبوت است و الهام از خواص ولایت علم امام علیه السلام بر اساس حکمت ذوقی و اشراقی از طریق علم حضوری و الهام و باطن به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله به امام می‌رسد (آشتیانی: ۱۳۸۰: ۵۹۰ و ۵۹۱). فیض کاشانی در بیان تفاوت میان وحی و الهام اینچنین می‌گوید:

انسان علومی را که بدیهی و ضروری نیستند، ممکن است به دو شیوه فرا بگیرد. یک شیوه، استدلال و آموختن است که این قسم، مخصوص عالمان و حکیمان است و اصطلاحاً اعتبار و استبصار [و علم اکتسابی] نامیده می‌شود. قسم دیگر آن است که خود این معارف بر دل هجوم می‌آورند؛ گویی از جایی که خود شخص نمی‌داند، در دل او افکنده می‌شود. این هم دو گونه است: گاهی از سببی که این علم را در دل افکنده است، اطلاع ندارد. این قسم الهام و دمیدن در سویدای دل نام دارد؛ به شرطی که در دل افکنده شود و اگر در گوش طنین اندازد، سخن فرشته نامیده می‌شود و به اولیا و امامان اختصاص دارد. گاهی، از سبب آن هم آگاهی دارد که وحی نامیده می‌شود و مخصوص پیامبران و فرستادگان الهی است... پس تنها تفاوت الهام و سخن فرشتگان با علم اکتسابی، در طریق و کیفیت زوال حجاب و علت آن است؛ و نیز تفاوت وحی با الهام و سخن فرشتگان در امور مذکور در

وضوح و روشنی بیشتر آن است و این که در وحی، فرشته‌ای که علم را افاده می‌کند، مشاهده می‌شود (کاشانی: ۱۴۱۸، ق، ۴۶۸).

۵- علم غیب پیامبران

درباره غیب دانی پیامبران به ویژه پیامبر اسلام * از نظر قرآن، روایات و مکاتب کلامی تردیدی وجود ندارد؛ زیرا معارف و معلومات پیامبران مبتنی بر امدادهای غیبی و عنایات ربانی است که با اتصال و ارتباط به سرچشمه وحی الهی فرا میگیرند و به ملت و قوم خود ابلاغ مینمایند. گواه بر این مدعا بیش از هر چیز کتاب‌های آسمانی از جمله قرآن کریم است که بخشی از آیات آن به طور خاص به علم غیب ارتباط دارد و مورد توجه و عنایت پژوهشگران قرآنی با رویکردهای متفاوت قرار گرفته است. به عنوان نمونه می‌توان به آیه ۲۶ سوره جن اشاره نمود که خداوند می‌فرماید: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الا من ارتضی من رسول» (جن، ۲۶) و هیچ احدی بر غیب خدا اطلاع ندارد مگر کسی مانند پیامبر که از او راضی باشد.

۶- علم غیب غیر پیامبران

در قرآن کریم آیاتی است که ارتباط با عالم غیب را به غیر پیامبران تعمیم داده است و از وقوع آن خبر داده است که به چند مورد اشاره خواهیم نمود:

۱- الهام به مادر موسی: قرآن کریم از مادر حضرت موسی × خبر می‌دهد که هنگام تولد حضرت موسی ×، خدای متعال به او وحی نمود که فرزندش را شیر داده و او را به دریا بیندازد.

«وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ» (قصص، ۷) و «إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ أَنْ أَقْذِفِيهِ فِي الْتَابُوتِ فَأَقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ» (طه، ۳۸ و ۳۹)

پر واضح است که نوعی الهام و ارتباط غیبی با مادر موسی × انجام گرفته است و بر اساس آنچه به او وحی شده است فرزندش را به نیل انداخته و سرنوشتی که بر همین اساس برای حضرت موسی × رقم می‌خورد فلذا الهام به پیامبران الهی اختصاص ندارد.

۲- لقمان حکیم: مردی حکیم که اصلش حبشی بوده و در روزگار داود پیغمبر × می‌زیسته و در قرآن کریم نام وی آمده است:

«وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (لقمان، ۱۲) ما به لقمان حکمت عطا نمودیم. یعنی وی را خرد و دانش دادیم و هوش و بصیرت عطا کردیم.

در مورد اعطای حکمت از جانب خداوند به لقمان در تفسیر مجمع البیان اینچنین آمده است که:

یکی از دوستانش به وی گفت: مگر نه تو با ما چوپانی می کردی، این حکمت و دانش را از کجا و به چه سبب به دست آوردی؟! وی گفت: نخست خواست خداوند و اندازه گیری او، و دیگر صفاتی که در من وجود داشت و همان زمینه ساز لطف خدا گردید، و آنها عبارتند از: امین بودن، و راستگو بودن، و سکوت نمودن از آن چه که مرا سودی نباشد (طبرسی: بی تا، ج ۱۹، ۱۷۰).

۳- نزول فرشتگان الهی بر حضرت مریم سلام الله علیها

در قرآن کریم علاوه بر نزول ملائکه بر حضرت مریم سلام الله علیها بلکه از مکالمه فرشتگان با مریم مقدس و پاسخ مریم به فرشتگان و همچنین خطاب وی به خداوند خبر می دهد و بنابراین این گواهی غیر قابل تردید از نزول فرشته الهی و مکالمه با انسانی غیر پیامبر است .

۴- علم مصاحب حضرت سلیمان × : حضرت سلیمان × هنگامی که از یاران خویش ، درخواست نمود تخت بلقیس را از فاصله چند صد کیلومتری نزد وی حاضر نمایند هر کدام برای آوردن تخت بلقیس یک مقدار وقتی را پیشنهاد دادند اما فردی (آصف بن برخیا) پیشنهاد کرد که من در یک چشم بر هم زدن (یعنی قبل از آنکه پلک دوباره بسته شود) آن را حمل و حاضر می کنم. «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» (نمل، ۴۰)

قرآن در مورد علت این قدرت خارق العاده می فرماید او کسی بود که علم به کتاب داشته است که قطعاً علم عادی نبوده است بلکه علم خاص و مورد تایید الهی بوده است دلیل و شاهد این مدعا پیشنهاد عفریت از طایفه جن است که گفته بود من آن را قبل از آنکه از جای خود بلند شوی ، می آورم ، « قَالَ عِفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ » (نمل، ۳۹) پر واضح است کسی که دارای علمی از کتاب و قدرتش از عفریت جن هم بیشتر است ، می بایست علمش الهی باشد وگرنه با علوم عادی چنین امری ممکن نیست.

۷- دیدگاه امامیه پیرامون لزوم علم الهی در امام

با توجه به آنکه امامیه پیرامون حقیقت و ماهیت امامت با اهل سنت اختلاف دیدگاه دارد و قائل به نصب الهی امام است نه منتخب آرای مردم و شورا فلذا امامی که از جانب خداوند انتخاب شده است از دیدگاه شیعه دارای علم موید از طرف خدا در حوزه ی دین و امورات مربوط به امامت است یعنی نباید مسئله ی دینی وجود داشته باشد که امام به آن عالم نباشد البته در مورد علم غیب مطلق مثل علم امام حسین × به شهادتش و علم امام رضا × به نوشیدن زهر و موارد از این قبیل ، میان عالمان امامیه اختلاف دیدگاه وجود دارد و به دلیل آنکه شیعه چنین علمی را در امامت شرط نمی داند لذا اثبات یا نفی آن خدشه ای به اصل بحث وارد نمی کند . اما به حکم عقل و نقل باید به جمیع مسائل

دینی، علوم قرآن و بلکه تمام آنچه بشر نیازمند است عالم باشد. رسول خدا * شهر علم است و علوم نخستین و آخرین نزد اوست پس جانشینان ایشان نیز که واجد تمامی شئون پیامبر* به جز نبوت هستند باید دارای چنین علمی باشند یعنی تمام مسائل دین را بدانند و به قرآن عالم باشند تا دین الهی و کتاب خدا را از زیاده و نقصان حفظ کنند. محکم و متشابه، ظاهر و باطن و تفسیر و حقایق دین را بدانند و برای مردم بیان کنند و به آن چه مورد نیاز بشر است در امورات رهبری و هدایت جامعه عالم باشند و در پاسخ هیچ سوالی فرو نماند. لذا تحقق چنین علمی در امام با توجه به وجود مسائل مستحدثه در طول زمان نیاز به اتصال به منبع الهی دارد و همانگونه که پیامبر * بدون تعلیم عادی، واز طریق اتصال با منبع الهی، امورات دینی و هدایتی مردم را اداره می نمود امام نیز باید دارای چنین علمی باشد تا بتواند ادامه دهنده راه پیامبر * باشد.

در ادامه به دیدگاه چند تن از عالمان امامیه اشاره می کنیم.

علمای امامیه قائلند که علم امام به دو صورت است: یکی علمی که لازم است امام از آن برخوردار باشد؛ دیگری علمی که برخوردار بودن از آن عقلاً واجب نیست، مانند علم به حوادث آینده و صنایع و حرف.

شیخ مفید در اوائل المقالات به این مطلب اشاره نموده و تعبیر از علم به تمام شریعت و احکام دین را آورده است. «و اتفقت الإمامیة علی أن إمام الدین لا یکون إلا معصوما من الخلاف لله تعالی عالما بجمیع علوم الدین» (مفید: ۱۴۱۳ق، ۴۰)

شیخ طوسی در این باره می نویسد: «همچنین به حکم عقل واجب است که امام به تدبیر اموری که در آنها امامت دارد، علم داشته باشد، مثل سیاست و رعایت مصالح مردم و غیر اینها. همچنین واجب که بعد از ورود شرع به تمام شریعت علم داشته باشد؛ زیرا که در تمام آن ریاست دارد و از اینکه گفتیم واجب است امام به اموری که به وی منسوب است علم داشته باشد لازم نمی آید که به اموری هم که در آنها امام نیست مانند صنایع و دیگر امور علم داشته باشد.» (طوسی: ۱۴۰۶ق، ۳۱۱).

سید مرتضی علم الهدی هم تصریح دارد که امام در مورد دین باید آگاه باشد به این صورت بیان می کند که باید به خدا و احوال و صفات الهی علم داشته و از حالات همه ادیان آگاه باشد و تمام احکام شریعت را بداند چراکه امام حافظ شریعت نبوی است. (شریف مرتضی: ۱۴۰۵، ج: ۱، ۱۰۵)

در این سخنان تعبیر «جمیع شریعت» و «همه احکام دین» آمده است و این مطالب مورد اتفاق و اجماع علمای شیعه است همانطور که در کلمات شیخ مفید به این مهم تصریح شده است. (مفید: ۱۴۱۳ق، ۴۰)

ابن قبه رازی که از متکلمین امامیه است (نجاشی درباره وی می‌نویسد: او متکلمی عظیم القدر، نیکو عقیده، نیرومند و قوی پنجه در علم کلام بود) (نجاشی: بی تا، ۳۷۵)) می‌نویسد: «امامت در نزد ما تنها از طریق نص و فضل امام و علم وی بدون توسل به قیاس و اجتهاد منعقد می‌شود و ما از این طریق امامت امام را شناخته ایم. و در عبارتی دیگر می‌نویسد: ((الإمامة لا يتم أمرها إلا بالعلم بالدين و المعرفة بأحكام رب العالمين و بتأويل كتابه و ما رأينا إلى يومنا هذا و لا سمعنا بأحد قالت الزيدية بإمامته إلا و هو يقول في التأويل أعنى تأويل القرآن على الاستخراج و في الأحكام على الاجتهاد و القياس.)) (صدوق(الف): ۱۳۹۵، ج ۱: ۹۹)

ابن قبه رازی برای اثبات لزوم علم امام به همه مسائل دینی و قرآن به روایت ثقلین (کلینی: ۱۴۲۹، ج ۱: ۲۹۴) استناد می‌کند. در روایت ثقلین «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَن تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي» (همان) در مورد عترت بر دو نکته تاکید شده است: یکی اینکه اهل بیت علیهم السلام از قرآن جدا نمی‌شوند و دیگر آنکه تمسک به آنان واجب است. ابن قبه اینچنین می‌گوید: «گویم که فرمایش پیغمبر * بر ادعای امامیه دلالت‌روشنی دارد برای آن که پیغمبر * فرموده من در میان شما می‌گذارم چیزی را که تا بدان تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم، در این بیان ما را دلالت کرده که حجت بعد از او از عجم و سائر قبائل عرب نیست بلکه از عترت و خاندان او است سپس قرینه آورده که مقصود خود را فهمانیده فرموده این دو از هم جدا نباشند تا سر حوض بر من درآیند بما اعلام کرده که حجت از عترت و از قرآن جدا نیست و ما هم تا بکسی که از قرآن جدا نیست تمسک کنیم گمراه نشویم، کسی که از قرآن جدا نیست و بر امت لازمست باو تمسک جویند لازمست بحکم عقل که ۱- قرآن را درست بدانند، بر آن امین باشد ناسخ و منسوخ و خاص و عام واجب و مستحب و محکم و متشابه آن را بدانند تا هر کدام را بجائی که خدا معین کرده بگذارد مؤخر را مقدم نکند مقدم را مؤخر نکند.

۲- باید همه علوم دین را بدانند تا در موقع اختلاف امت و نزاع در تأویل کتاب و سنت تمسک بوی و گفته وی ممکن باشد.

اگر یک چیزی از قرآن را نداند تمسک بوی در آن ممکن نیست و امین بر قرآن نیست و جائز است بغلط رود ناسخ را جای منسوخ گذارد و محکم را بجای متشابه و مستحب را بجای واجب و غلطهای بسیار کند و اگر چنین باشد حجت و دیگران برابر باشند و چون این گفته فاسد باشد گفته امامیه درست آید که حجت از عترت همان است که جامع علم دین و معصوم و امین بر قرآنست.» (صدوق(ب): ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۸۸)

با توجه به این عبارت ها که شیخ صدوق در کمال الدین آورده است می توان نتیجه گرفت که ابن قبه رازی نیز در مورد لزوم علم امام چنین دیدگاهی دارد .

ابن میثم بحرانی از متکلمین بنام قرن هشتم مانند دیگر متکلمان شیعی معتقد است امام باید به مسائل شرعی و دینی که مورد نیاز مردم است و امور دنیایی مربوط به عالم سیاست عالم باشد چراکه اگر امام جاهل باشد به امور امامت اخلال وارد می شود. (بحرانی: ۱۴۰۶ق، ۱۷۹)

علامه حلی نیز مانند دیگر متکلمان شیعه معتقد است علم از شرایط امامت است و استدلال می کند به قبیح بودن آنکه امام به آنچه نیاز امامت است جاهل باشد و علم نداشته باشد. و قائل به این است که تمکن از معرفت کافی نیست بلکه امام باید بالفعل عالم به شریعت و امورات امامت باشد.

«يجب في الإمام أن لا يشذ عنه شيء من أحكام الشريعة و لا يتطرق عليه خلافها لقبحة كما يقبح في الشاهد نصب وزير لا يقوم بإعباء الوزارة. لا يقال: التمكن من المعرفة بالتعلم كاف في ذلك. لأننا نمنع ذلك و لهذا يقبح في الشاهد أن يوَلَّى البقال و شبهه الوزارة و إن كان متمكناً من العلم بما يحتاج إليه.» (حلی: ۱۳۶۳، ۲۰۷)

از کلمات متکلمین شیعه ، با توجه به مبانی آنها از جمله عصمت و منصوص بودن مقام امامت استفاده می شود که امام در اعتقاد امامیه کسی است که واجد علم کامل و بالفعل و خطاناپذیر به شریعت است و عالم به آنچه از امورات رهبری جامعه است . و چنین تصویری از علم امام میسر نمی شود مگر اینکه امام به منبع علم الهی متصل شود .

۸- دیدگاه اهل سنت پیرامون لزوم علم الهی امام

الف-معتزله و علم الهی امام

معتزله، علم به احکام شریعت را از صفات لازم برای امام دانسته اند . البته آنان علم بالفعل به جمیع شریعت و احکام را شرط ندانسته و گفته اند که یا امام خودش عالم به احکام شریعت باشد و یا اجتهاد کند و یا به عالمان و مجتهدان رجوع کند .

در همین راستا قاضی عبدالجبار معتزلی می گوید: «امام باید به آنچه مقام امامت او اقتضا می کند و انجام آن به وی واگذار شده است عالم باشد یا در حکم عالم به آن باشد .» (معتزلی: ۱۹۶۵-

۱۹۶۲م، ج ۲۰: امامت، ج ۱: ۱۹۸)

همچنین در جای دیگر می گوید: « علم به آنچه خارج از حوزه امامت است بر امام لازم نیست ، زیرا اگر علم به چنین اموری لازم باشد ، فرقی میان علوم و صناعت های مختلف وجود ندارد. در آن صورت امام باید به همه علوم و فنون و بلکه امور غیبی نیز آگاه باشد . اما چنین نظریه ای در باب

علم امام باطل است و جز کسانی که به معصوم بودن و منصوص بودن امام اعتقاد دارند، به آن معتقد نیستند و ما در گذشته نادرستی چنین اعتقادی را اثبات کردیم. بنابراین آنچه عالم بودن امام نسبت به آن لازم است، امور مربوط به احکام شریعت است؛ همان گونه که در قاضی نیز علم به احکام شریعت در حوزه قضاوت لازم است. پس امام باید به احکام شریعت عالم یا در حکم عالم باشد*.^۱ (همان: ۲۰۸)

بنابراین قاضی عبدالجبار علم به احکام اسلامی را از صفات لازم برای امام می‌داند و البته غیر از علم به شریعت بر امام لازم نیست و همچنین امام باید مجتهد باشد تا بتوان از طریق اجتهاد، حکم دین را بدست آورد. و هرگاه در تشخیص حکم دچار مشکل شود، به عالمان و مجتهدان رجوع می‌کند.

نقد دیدگاه معتزله پیرامون علم امام

متکلمان معتزلی همچون قاضی عبدالجبار هرچند در لزوم اصل امام، اشکالی ندارند اما سوالی که وجود دارد آیا دانایی امام در نظرگاه معتزلیان برای اداره جامعه اسلامی از کفایت لازم برخوردار است یا خیر؟ از این رو دیدگاه معتزله در باب علم امام با اشکالاتی مواجه است، از جمله:

۱- اینکه قاضی عبدالجبار علم لازم امام را منحصر در علم به احکام دانسته است، پذیرفته نیست، زیرا در امور دیگری نیز که آگاهی از آنها در امامت جامعه اسلامی نقش تعیین کننده ای دارد، باید آگاهی کافی داشته باشد. بنابراین برای امام، دوگونه علم لازم است: علم به احکام دینی و علم به شیوه رهبری که از آن به کفایت تعبیر می‌شود (ربانی گلیایانی: ۱۳۸۶، ۱۸۱).

۲- اینکه برخی از معتزله همچون قاضی عبدالجبار پنداشته اند علمای شیعه در باب علم امام، قائل هستند امام می‌بایست به همه حرفه ها و زبان ها و نظائر آن، آگاه باشد، بی اساس است. سید مرتضی در نقد کلام عبدالجبار گفته است: «این سخن وی که برای امام تنها علوم لازم است که قوام رهبری او به آنها بستگی دارد، اما علم به لغات گوناگون و حرفه ها و نظائر آن لازم نیست، سخن استواری است؛ اما گمان وی که ما این گونه علوم را از شرایط امامت می‌دانیم، بی اساس است. ما به خدا پناه می‌بریم از اینکه برای امام جز علوم که به ولایت و امامت او مربوط می‌شود را واجب بشماریم.» (سید مرتضی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ۱۶۴)

* - مقصود از اینکه گفته است در حکم عالم باشد این است که مجتهد باشد تا بتواند در مسئله ای که پیش می‌آید، از طریق اجتهاد حکم را بدست آورد.

۳- علم اجتهادی مصون از خطا نیست، امام به عنوان حافظ شریعت و جامعه اسلامی، می بایست دارای علم بالفعل و مصون از خطا و اشتباه باشد. چراکه اساس امامت، مبتنی بر هدایت جامعه دینی بر پایه هدایت الهی است و این مهم با علم اجتهادی و بالقوه میسر نیست.

نهایتاً دانستیم که معتزله علم به شریعت را لازم میدانند و لکن نه بالفعل و نه به صورت خطاناپذیر بلکه علمی که در مواردی حاصل اجتهاد خود امام و در مواردی متکی به اجتهاد دیگر علما است همچنین بزرگان معتزله از جمله قاضی عبدالجبار معتزلی با صراحت با غیب دانی امام در حوزه شریعت مخالفت کرده اند.

ب- اشاعره و علم الهی امام

متکلمان اشعری نیز علم به احکام اسلامی را از شرایط امام می دانند اما نه به صورت علم الهی دینی آنگونه که امامیه از بایستگی های امام میدانند. در ادامه سخنان بزرگان اشاعره را مرور خواهیم کرد: امام الحرمین جوینی: «یکی از شرایط امام این است که مجتهد در دین باشد؛ به گونه ای که در تصمیم گیری در مورد حوادث از نظر حکم اسلامی، به استفتاء از دیگران نیاز نداشته باشد. هم چنین امام باید از کفایت لازم برخوردار باشد؛ یعنی در تشخیص مصالح امور مسلمین و تدبیر مسائل مربوط به جنگ و فرماندهی سپاه و حفظ مرزها، از صلاحیت و کفایت برخوردار باشد (جوینی: ۱۴۱۶ق، ۱۶۹).» سیف الدین آمدی نیز در کتاب ابکار الأفكار فی اصول الدین، علم امام را در حد اجتهاد کافی می داند (آمدی: ۱۴۲۳ق، ۱۹۱).

قاضی عضدالدین ایجی نیز قائل به این است که امام باید در اصول و فروع مجتهد باشد تا بتواند به امر دین قیام کند. و همچنین در رخدادها و حوادث، استقلال در فتوا داشته باشد زیرا حفظ عقائد و فصل خصومت ها از مهم ترین اهداف امامت است (ایجی: ۱۳۲۵ق، ۳۴۹). لازم به ذکر است اشاعره برخلاف معتزله، علم الهی را برای غیر انبیا بلامانع میدانند؛ اگرچه مخالف باور امامیه درباره علم الهی امام هستند. آنها ضمن ارائه مقدماتی، میگویند که آدمی بر اثر جدّ و جهد خویش میتواند زمینه های دریافت از غیب را در خود فراهم آورد و وقتی این زمینه ها حاصل شود، آگاهی از علم متصل به منبع الهی هم تحقق پیدا میکند.

یکی از علمای اشاعره که به وجود علم غیب اعتراف کرده، آلوسی است که در تفسیرش ذیل آیه شریفه «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» (نمل، ۶۵) به این معنا و مسئله تصریح کرده است: (لعل الحق أن علم الغيب المنفي عن غيره جلّ وعلا هو ما كان للشخص بذاته أي بلا واسطة في

ثبوت‌ه له وما وقع للخواص ليس من هذا العلم المنفى فى شيء وأنما هو من الواجب عزّ وجلّ إفاضةً منه عليهم بوجه من الوجوه (الوسی: ۱۴۱۵ق، ج ۲۰: ۱۱) حق این است که علم غیب که از غیر خداوند عزوجل نفی شده، علمی است که برای ذات شخص و بدون واسطه، ثابت باشد. و اما آنچه را که برای بعضی از خواص به وقوع پیوسته از این سنخ نیست بلکه جزء عنایات و افاضات الهی است که خداوند آنرا بر عده ای از بندگان خود افاضه کند.

درباره حذیفه بن یمان از صحابه پیامبر اکرم، بزرگان اهل سنت اعترافاتی دارند که البته او از نظر ما شیعیان نیز معتبر است و شخصیت معروفی به شمار می‌رود. احمد بن حنبل و مسلم در کتاب «فتن» از صحیح خودش هر یک نقل می‌کنند که «أعلمه رسول الله (صلی الله علیه وآله) بما كان و ما يكون إلى يوم القيامة» پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تمام حوادثی را که تا روز قیامت پیش می‌آید، همه را به حذیفه یاد داده بود؛ یعنی حذیفه با توجه به این کرامت، پیشگویی می‌کرد و به حوادثی که بعداً اتفاق می‌افتاد، علم داشت.

خود حذیفه می‌گوید: «والله، انی لأعلم الناس بكل فتنة هی كائنة فی ما بینی و بین الساعة» (ابن حنبل: ۱۴۳۱ق، ج ۳۸: ۳۲۷).

به خدا قسم من به تمام حوادثی که روی خواهد داد از الآن، تا روز قیامت آگاهی دارم و من داناترین و آگاه‌ترین مردم نسبت به این موضوع می‌باشم. این مطلب را احمد بن حنبل نقل می‌کند. ذهبی نیز این نکته را در تاریخ الاسلام، جلد سوم و بخش خلفاء نقل می‌کند: آنجایی که خلیفه دوم از ایشان سؤال می‌کند که بالاخره من جزء منافقین هستم یا نیستم، ذهبی این مطلب را از حذیفه نقل می‌کند: که «كان يعلم بيني و بين الساعة»: تا روز قیامت هر اتفاقی بیفتد، حذیفه می‌دانست. ابن حجر هیتمی نیز می‌گوید:

«أعلم الله تعالى للأنبياء والأولياء ببعض الغيوب مُمكن لا يستلزم محالاً بوجه إنكار و وقوعه عناد و من البداهة أنه لا يؤدّي إلى مشاركتهم له تعالى فيما تفرد به من العلم الذي تمدح به و اتصف به في الأزل» (هیتمی: بی تا، ج ۱: ۲۲۳)

اینکه خداوند، انبیا و اولیاء را به پاره ای از علم غیب آگاه و مطلع می‌کند امری ممکن است، و هرگز مستلزم محال نمی‌شود، و انکار آن، عناد و مکابره است و بدیهی است که منجر به مشارکت اولیاء با خداوند در علمی که مخصوص خداوند است نمی‌شود علمی که به آن مدح می‌شود و متصف می‌شود به اینکه ازلی است.

نقد دیدگاه اشاعره پیرامون علم امام

اشاعره نیز درباره اصل لزوم علم امام، اتفاق نظر دارند و با امامیه و معتزله موافق اند، اما دیدگاه آنان با نقدها و نکته‌هایی مواجه است:

۱- هرچند اشاعره، علم غیب غیرانبیاء را انکار نمی‌کنند اما برای امام لازم نمی‌دانند و به علم در حد اجتهاد اکتفاء می‌کنند؛ ابومنصور بغدادی می‌نویسد: «از نظر اصحاب ما (اشاعره) امام، باید از چهار ویژگی برخوردار باشد: نخستین آنها علم است و کمترین حد آن این است که به درجه مجتهدان در حلال و حرام و دیگر احکام رسیده باشد.» (بغدادی، ۱۴۱۷ق: ۱۴۷)

۲- علم اجتهادی، از مصونیت برخوردار نیست و اهداف جانشینی پیامبر اکرم را پوشش نمی‌دهد و طبیعتاً با علم اجتهادی، امام نمی‌تواند جایگزین جامع و کاملی برای پیامبر قرار گیرد. از این رو اشاعره همچون معتزله با اشکالات علم اجتهادی از قبیل بالقوه بودن و عدم مصونیت از خطا و اشتباه، مواجه‌اند.

۹- نتیجه‌گیری

پیرامون علم الهی دانسته شد که اصل لزوم صفت علم به دین و شریعت مورد اتفاق متکلمان اسلامی از جمله امامیه و معتزله و اشاعره است اما در کیفیت و کمیت آن اتفاق نظر وجود ندارد. بنابراین شیعه مرادش از لزوم صفت علم، علم مصون از خطا و اشتباه در حوزه دین و رهبری امت اسلامی است که مسلماً بالفعل و متصل به منبع نامحدود الهی است به گونه‌ای که امام در هیچ مسئله‌ای که مورد نیاز مردم است نباید درمانده شود و نیاز به غیر پیدا کند فلذا از چنین علمی می‌توان به علم غیب در حوزه دین و رهبری جامعه نیز تعبیر کرد.

متکلمان غیر شیعه از جمله اشاعره و معتزله، علم اجتهادی و خطاپذیر را کافی دانسته‌اند، چنان که علم همه جانبه نسبت به احکام شریعت را نیز لازم ندانسته‌اند؛ یعنی اگرچه اجتهاد را شرط امامت دانسته‌اند ولی این احتمال را نیز پذیرفته‌اند که امام در مواردی نتواند از طریق اجتهاد به علم لازم نسبت به حکم اسلامی دست یابد و باید در آن صورت به عالمان و مجتهدان رجوع کند، از این رو دیدگاه معتزله و اشاعره درباره علم امام با نقد بالقوه بودن، عدم مصونیت از خطا و اشتباه و عدم جامعیت مواجه است و می‌توان گفت دیدگاه شیعه با معتزله و اشاعره اختلاف مبنایی و بنایی دارد.

منابع

قرآن کریم؛

۱. آشتیانی، سید جلال الدین، شرح مقدمه فصوص الحکم ابن عربی، قم، دفتر نشر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۸۰
۲. آلوسی، سید محمود (م قرن ۱۳ ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق، اول، تحقیق: علی عبدالباری عطیه
۳. آمدی، سیف الدین (م ۶۲۳ ق)، ابکار الأفكار فی اصول الدین، قاهره، دارالکتب، ۱۴۲۳ ق، به تحقیق احمد محمد مهدی
۴. ابن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، مسند احمد مخرجا، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۱ ق، محقق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد
۵. ایجی، قاضی عضدالدین (م ۷۵۶ ق-م ۸۱۶ ق)، شرح المواقف، قم، نشر شریف رضی، اول، ۱۳۲۵ ق، به تصحیح نعلسانی
۶. بحرانی، میثم ابن میثم (م ۶۷۹ ق)، قواعد المرام فی علم الکلام، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ ق، محقق: سید احمد حسینی
۷. بغدادی، عبدالقاهر، اصول الدین، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ ق
۸. جوینی، عبدالملک (م ۴۷۸ ق)، الارشاد الی قواطع الادله فی اول الاعتقاد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶، تعلیق از زکریا عمیراث
۹. حجتی، سید محمد باقر - روانشناسی از دیدگاه عزالی و دانشمندان اسلامی، دفتر دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱ ق
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف (م ۷۲۶ ق)، انوارالملکوت فی شرح الیاقوت، قم، نشر الشریف الرضی، ۱۳۶۳ ش.
۱۱. ربانی گلپایگانی، علی، امامت در بینش اسلامی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶ ه-ش
۱۲. شریف مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، قم، دارالقرآن الکریم، اول، ۴ جلدی، ۱۴۰۵ ق، محقق: سید مهدی رجائی
۱۳. -----، الشافی فی الامامه، تهران، موسسه الصادق، ۱۴۰۷ ق
۱۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامی، ۱۳۹۵ ق، دوم
۱۵. -----، کمال الدین و تمام النعمه - ترجمه کمرهای، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ق، اول

۱۶. طباطبائی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۷۴
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مشهد، انتشارات آستان قدس، بی تا، ترجمه محمد بیستونی
۱۸. طوسی محمد بن حسن (م ۴۶۰ ق)، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت، دار الأضواء، ۱۴۰۶ ق.
۱۹. فیض کاشانی (م ۱۰۹۱)، علم الیقین فی اصول الدین، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۸ ق، تحقیق و تصحیح از محسن بیدارفر
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، قم، دار الحدیث، اول، ۱۴۲۹ ق
۲۱. معتزلی، قاضی عبدالجبار (م ۴۱۵ ق)، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، قاهره، دارالمصریه، ۱۹۶۵ - ۱۹۶۲ م، تحقیق جورج قنواتی
۲۲. مفید، محمد بن محمد نعمان، اوائل المقالات، قم، نشر کنگره‌ی جهانی شیخ مفید، اول، ۱۴۱۳ ق
۲۳. نجاشی، أبی العباس أحمد بن علی (م ۴۵۰ ق)، رجال النجاشی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، بی تا، المحقق: السید موسی الشبیری الزنجانی
۲۴. هیتمی، ابن حجر أحمد بن محمد (م ۹۷۴ ق) الفتاوی الحدیثه، دار الفکر، بی تا